

## به سخن آوردن مردگان:

لئو اشتراوس، کوئنتین اسکینر و فنون تفسیر در اندیشه سیاسی

ایان وارد\*

رضا احمدی وند

در پی «چرخش هرمنوتیکی» دو رویکرد برای تفسیر متون، نفوذ و تأثیر بسزایی در محافل نظری سیاسی آمریکای شمالی پیدا کرده‌اند: رویکرد لئو اشتراوس (Leo Strauss) و رویکرد کوئنتین اسکینر (Quentin Skinner). رویکردهای آنها در ارتباط با متون تاریخ تفکر سیاسی را می‌توان به طور کلی، به عنوان رویکردهای رقیب در نظر گرفت. در واقع، دیدگاهی که می‌گوید این روش‌ها کاملاً متضاد یکدیگر هستند، عمومیتی در حوزه خود دارد. من این عمومی شدن [یا ابتدال] را مورد کنکاش و بررسی قرار داده و تلاش می‌کنم به طور دقیق، تفاوت‌های بین رویکردهای تفسیری این دو متفکر را روشن کرده و اهمیت آنها را نشان دهم. به اعتقاد من، این تلاش‌ها از طریق ایجاد یک خودآگاهی روش‌شناختی دقیق که دیدگاهی مشارکتی‌تر و با ستیزه‌جویی کمتر از درک هرمنوتیکی این دو متفکر را فاش می‌کند، می‌تواند مثمر ثمر باشد.

Polity (2009) 41, 235–255. doi:10.1057/pol.2008.29;  
published online 12 January 2009

### کلید واژه‌ها: لئو اشتراوس، کوئنتین اسکینر، تفسیر، خطابه، هرمنوتیک، تاریخ‌نگاری

\*ایان وارد، استادیار رشته دولت و سیاست در دانشگاه مریلند، علایق پژوهشی او شامل فلسفه سیاسی معاصر، نظریه اجتماعی انتقادی و مطالعه آکادمیک دین است. او در حال حاضر مشغول کار بر روی کتابی به نام دموکراسی پس از سکولاریسم است که از پایان نامه دکترای خود در پرینستون الهام گرفته شده است.

### مقدمه

در دوران طلایی هرمنوتیک، مباحث این حوزه بسیار متنوع و گسترده بوده و توجه بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی را در نیمه‌ی دوم قرن بیستم به خود جلب کرده است.<sup>1</sup> «چرخش هرمنوتیکی» و مناقشات مرتبط با

<sup>1</sup> سرلوحه هرمنوتیک فلسفی در اواخر قرن بیستم کتاب حقیقت و روش هانس گئورگ گادامر بود (New York: Continuum, 2004). برای گزارش بازآفرینی تاریخی و فلسفی تأثیرات بعدی هرمنوتیک بر تحقیقات اجتماعی-انگلیسی-آمریکایی، رجوع کنید به ریچارد جی. برنشتاین، فراسوی ابژکتیویسم و نسبی‌گرایی: علم، هرمنوتیک و پراکسیس (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1983)، چارلز تیلور، تفسیر و علوم بشری، در فلسفه و علوم انسانی: مقالات فلسفی، ج. 2 (Cambridge: Cambridge University Press, 1985)، 15-57، و فیلیپ پتیت، ذهن اشتراکی: مقاله‌ای در مورد روانشناسی، جامعه و سیاست (Oxford: Oxford University Press, 1996); برای شرحی از بحث‌های موازی در فلسفه و نقد ادبی، به دیوید

آن، تأثیر خود را همچون سایر رشته‌ها بر روی نظریه سیاسی بر جای گذاشته‌اند که بخشی از این اثرگذاری به لطف نگرانی‌های اساسی مطرح شده از جانب چهره‌های کلیدی و شناخته شده‌ی حوزه‌ی هرمنوتیک (بخصوص هانس گئورگ گادامر و پل ریکور) و بخش دیگر آن از طریق افزایش خودآگاهی روش‌شناختی نظریه‌پردازان سیاسی فعال در تفسیر متون اتفاق افتاده است. در پی این چرخش، دو رویکرد برای تفسیر متن به وجود آمده که در محافل تئوری سیاسی آمریکای شمالی، تأثیری چشم‌گیر بر روش‌های مطالعه و آموزش نوشته‌های گذشتگان داشته‌اند. این دو رویکرد عبارتند از رویکرد لئو اشتراوس و کوئنتین اسکینر<sup>۲</sup>. رویکردهای آنها در ارتباط با متون تاریخ تفکر سیاسی را می‌توان به طور کلی، به عنوان رویکردهای رقیب در نظر گرفت. در واقع، دیدگاهی که می‌گوید این روش‌ها کاملاً متضاد یکدیگر هستند، عمومیتی در حوزه خود دارد. در مقاله پیش رو، برآیند تفاوت‌های بین این دو رویکرد تفسیری را و آنچه از نظر روش‌شناختی حائز اهمیت است، روشن کنم.<sup>۳</sup> به اعتقاد من، این تلاش‌ها از طریق ایجاد یک خودآگاهی روش‌شناختی دقیق که دیدگاهی مشارکتی‌تر و با ستیزه‌جویی کمتر را در رابطه با فهم هرمنوتیکی این دو متفکر فاش می‌کند، می‌تواند مثمر ثمر باشد.

قبل از اینکه شروع کنیم، می‌خواهم عدم تعهد خود به دو موضوع را به صراحت بیان کنم. اول اینکه به اعتقاد من، اشتراوس و اسکینر تنها کسانی نیستند که روش‌های موجود- یا حتی جالب‌ترین آنها- برای کار با متون در تاریخ تفکر سیاسی را ارائه می‌دهند. متفکران سیاسی بسیاری وجود دارند که فعالیت‌های مفسران‌شان

---

سی. هوی، حلقه انتقادی (Berkeley: University of California Press, 1978) مراجعه کنید. برای بررسی انتقادی مواضع هرمنوتیکی در تحقیقات حقوقی، نگاه کنید به کیت ای. ویتینگتون، تفسیر قانون اساسی: معنای متنی، نیت اصلی و بررسی قضایی (Lawrence: University Press of Kansas, 1999). و برای شرح مختصری از تأثیر هرمنوتیک بر مطالعات دینی، رجوع کنید به دان آر استیور، فلسفه زبان دینی: نشانه، نماد و داستان (Cambridge, MA: Blackwell, 1996).

<sup>۲</sup> قصد من کم اهمی جلوه دادن تأثیرات اشتراوس و اسکینر بر اندیشه سیاسی اروپای قاره ای نیست. در این زمینه، به نادیا اوربیناتی، «مورخ و ایدئولوگ»، نظریه سیاسی 33 (فوریه 2005): 89-95، مارک لیلیا، «لئو اشتراوس، یک اروپایی»، نیویورک ریویو کتاب 51 (مراجعه کنید. 21 اکتبر 2004)، رابرت بی پیپین، «هستی، زمان و سیاست: مباحثه اشتراوس-کوزو»، تاریخ و نظریه 32 (مه 1993): 138-61، هاینریش مایر، کارل اشمیت و لئو اشتراوس: گفتگوی پنهان (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1995)، و لئورا اف. باتنیتسکی، لئو اشتراوس و امانوئل لویناس: فلسفه و امر سیاسی ماشفه ای (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 2006) به طور کلی، اسکینر در بریتانیا تأثیرگذاری بیشتری داشته است، در حالی که نفوذ اشتراوس در اروپای قاره ای از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است (اگرچه قرابت بین تاریخ نگاری اسکینر و تاریخ نگاری راینهارت کوزلک این تعمیم را تعدیل می‌کند). ردیابی این الگوهای نفوذ، اگرچه تمرینی مهم و جالب است، اما از حوصله این مقاله خارج است. من سعی کرده‌ام از برجسب‌های «مکتب کمبریج» و «اشتراوسی» اجتناب کنم (اگرچه این مورد گاهی اوقات برای نشان دادن اشتراوس به تنهایی استفاده می‌شود) که تفاوت‌های مهم بین اسکینر و همکاران نزدیکش (مانند پیتر لاسلت، جان دان و جی. پوکاک) را. و نیز بین اشتراوس و شاگردان برجسته اش (مانند آلن بلوم) پنهان می‌کند: رجوع کنید به رافائل میجر، «مکتب کمبریج و لئو اشتراوس: متون و زمینه علوم سیاسی آمریکا»، فصلنامه تحقیقات سیاسی 58 (سپتامبر 2005): 477-85. در مورد رویکرد اشتراوس به تفسیر از دیدگاه تربیتی (pedagogical)، نگاه کنید به مایکل فریزر، باطنی گرایی باستان و مدرن: اشتراوس ضد اشتراوسیسیم در هنر نوشته سیاسی-فلسفی، نظریه سیاسی 34 (فوریه 2006): 33-61.

<sup>۳</sup> بدیهی است که بررسی کامل اندیشه های اشتراوس و اسکینر در محدوده این مقاله قابل انجام نیست. من از بلندپروازی های گسترده تر فلسفی اشتراوس و تحقیقات تاریخی اسکینر استفاده می‌کنم، تا جایی که آنها را به تعهدات تفسیری آنها مرتبط می‌دانم، و در اینجا موضوع پژوهش است. برای توضیحات گسترده تر، نگاه کنید به کاری پالونن، کوئنتین اسکینر: تاریخ، سیاست، بلاغت (Cambridge: Polity Press, 2003)، استیون بی اسمیت، خوانش لئو اشتراوس: سیاست، فلسفه، یهودیت (Chicago: University of Chicago Press, 2006)، هاینریش مایر، کارل. اشمیت و لئو اشتراوس، و کاترین و مایکل زوکرت، حقیقت درباره لئو اشتراوس: فلسفه سیاسی و دموکراسی آمریکایی (Chicago: University of Chicago Press, 2006).

را می‌توان در زمره‌های مطالعات مفید و ثمربخش قرار داد. فعالیت‌های افرادی چون، آیزیا برلین، جی‌ای کوهن، السدیر مک اینتایر، سی‌بی مک فرسون، پیر ماننت، رابرت پیپین، جودیت شکلار، چارلز تیلور، رابرت وکلر، آلن وود، شلدون وولین و دیگران، می‌توانند هزاران رهیافت مختلف تفسیر را شکوفا کنند. موضوع دومی که حاضر به پذیرش آن نیستیم، این است که اسکینر و اشتراوس کسانی هستند که مهم‌ترین روش‌های آلترناتیو در تاریخ تفکر معاصر را به شکلی جامع ارائه می‌دهند. اهمیت کار میشل فوکو، هیدن وایت، دومنیک لاکاپرا، و فرانک انکرسمیت در میان مورخان اندیشه گویای آن است که چشم‌اندازهای روش‌شناختی این رشته بسیار گسترده‌تر از مطالبی است که در این مقاله وجود دارد.<sup>4</sup> همانطور که در قسمت فوق ذکر شد، یزی که باعث این انتخاب شد، میزان چشم‌گیری تأثیری است که تعهدات تفسیری هر یک از این چهره‌ها بر مطالعات اندیشه‌های سیاسی در آمریکای شمالی داشته است. در اینجا، من کمتر به دسته‌بندی‌های مختلف تکنیک‌های تفسیری و بیشتر به خودشفاف‌سازی درون رشته‌ای می‌پردازم. ولی همانطور که خواهیم دید، این امر به هیچ وجه علاقه‌ی من به نکات مهم مفهومی و کاربردی موجود را کم نمی‌کند.<sup>5</sup>

در نگاه اول، پیدا کردن یک نقطه هم‌پوشان برای رویکردهای هرمنوتیکی اسکینر و اشتراوس چندان دشوار به نظر نمی‌رسد، زیرا هر دو نظریه‌پرداز از معیارهای تفسیر عمومی مشابهی حمایت می‌کنند. از نظر اشتراوس، نشانه‌ی تفسیر مناسب متنی از گذشته، این است که مفسر «افکار یک فیلسوف را دقیقاً همانطور که او، خودش می‌فهمیده است، درک کند.<sup>6</sup>» معیار اسکینر، اگرچه سختگیرانه‌تر به نظر می‌رسد ولی حداقل می‌توان گفت که سازگار است: «نمی‌توان گفت کسی چیزی را به دست آورده است، بدون اینکه توضیح و تعریف مربوط به آن چیز یا دستاورد را از قبل پذیرفته باشیم.<sup>7</sup>» در حالی که معیار اشتراوس یک آرزوی مثبت برای تلاش در

<sup>4</sup> به عنوان مثال نگاه کنید به برایان فی، فیلیپ پومپر و ریچارد تی. وان، *تاریخ و نظریه: خوانش‌های معاصر* (آکسفورد: بلکول، 1998) و مقاله تأثیرگذار جان ای. تووز، «تاریخ فکری پس از چرخش زبانی: استقلال معنا و تقلیل ناپذیری تجربه» *بررسی تاریخی آمریکایی* 92 (اکتبر 1987): 879-907.

<sup>5</sup> منتقدی ناشناس برای نشریه پویلیتی تعجب خواهد کرد که چرا من "سیاست" اشتراوس و اسکینر را در اینجا برجسته نمی‌کنم، همچون روش لئو اشتراوس *آن نورتون* و سیاست امپراتوری آمریکا (نیوهیون: انتشارات دانشگاه ییل، 2004)، یا حقیقت درباره لئو اشتراوس *کاترین و مایکل زوکرت* (برای مثال هابی از دو رویکرد متضاد به موضوع سیاست اشتراوس). هرچند اینها دغدغه‌های مهمی هستند، اما قبلاً مورد توجه دانشمندان قرار گرفته‌اند. با این حال، دلیل دیگری برای تمرکز بیشتر بر الزامات تفسیری این دو شخص دارم. من معتقدم که مهم است که نظریه پردازان سیاسی بتوانند الزامات تفسیری خود را بدون احساس فشار برای تطبیق سختگیرانه این رویکردها با رویکردهای از پیش تثبیت شده (اشتراوسی، اسکینری، یا موارد دیگر) در مورد مسائل مختلف سیاسی، تأمل کنند. کند در حالی که تعهدات تفسیری و سیاسی به طرق مختلف بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، این الگوهای تأثیرگذاری از یک پرسشگر به پرسشگر دیگر متفاوت عمل می‌کنند، به‌ویژه هنگامی که فرد در «چرا-سؤالات» گوناگونی که انگیزه تلاش‌های تفسیری فرد را برمی‌انگیزد تأمل می‌کند (آنچه من در ادامه خوانده‌ام). در صورتی که این مقاله برای خود سهم سیاسی داشته باشد، بیشتر این کثرت‌گرایی را تصدیق می‌کند. همانگونه که امرسون می‌گوید: «اگر فرقه شما را بشناسم، استدلال شما را پیش‌بینی می‌کنم». به خوبی جواب نمی‌دهد. «خودتکایی»، مقالات و سخنرانی‌ها (نیویورک: کتابخانه آمریکا، 1983)، 264.

<sup>6</sup> اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟ (Glencoe, IL: The Free Press of Glencoe, 1959)، 66.

<sup>7</sup> اسکینر، *بینش‌های علم سیاست: جلد اول: درباب روش* (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 2002)، 77؛ رجوع کنید به معنی و زمینه: کونتین اسکینر و منتقدان او، *ویراست اسکینر و جیمز تالی* (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، 1988)، 48. دیدگاه‌های روش‌شناختی اسکینر در طول سال‌ها به‌طور چشمگیری بازنگری شده است. من به‌طور کلی در مورد جدیدترین مقالات موجود بحث خواهم کرد، با این حال خواننده را به نسخه‌های قبلی در برای مقایسه مرتبط در یادداشت‌ها ارجاع خواهم داد.

جهت به دست آوردن درکی دقیق و مشابه با ذهن نویسنده است، اسکینر حکمی منفی در مورد تفسیرهایی ارائه می‌کند که به وضوح در تضاد با درک نویسنده از رفتارهایش هستند. بنابراین، هر دو رویکرد به وفاداری بر قصد نویسنده، به عنوان نماد اصلی تلاش‌های تفسیری او، تأکید دارند. پس اینهمه اختلاف نظر از کجا ناشی می‌شود؟ همانطور که قبلاً گفته شد، شباهت این دو معیار به واسطه تأکید آنها بر قصد نویسنده، بسیار فریبنده است. علت این امر آن است که اگرچه هر دو نظریه ادعای حفظ قصد نویسنده را دارند، ولی اصطلاح «قصد»، هنگامی که به متن نظریات هرمنوتیک مربوطه‌اش بازگردانده می‌شود، معانی متفاوتی به خود می‌گیرد.<sup>8</sup> با بازگرداندن این اصطلاح به چارچوب‌های وسیع‌تر نظریه‌های اشتراوس و اسکینر، وجود اختلاف نظر در دو موضوع مرتبط را می‌توان دید: انحراف از گفتار و نقش حقیقت در تفسیر. خواهیم دید که برخی از این اختلافات، می‌تواند از طریق بازتوصیف عمل‌گرایانه حل شود، در حالیکه حل برخی دیگر مشکل‌تر خواهد بود. ما در بخش نتیجه‌گیری خواهیم گفت که این اختلاف نظرها، در بستری گسترده از اندیشه مشترک و توافق نظر ایجاد شده است که برای هر متفکر، زمینه‌ای برای مشاهده فعالیت‌های تفسیری ارزشمند دیگری فراهم می‌کند.

## باطن‌گرایی و خطابه

روش هرمنوتیکی لئو اشتراوس به این مشهور است که برخوردش با قصد نویسنده را از طریق یک نظریه‌ی نگارش و متناوب آن، یعنی یک نظریه‌ی خوانشی انجام می‌دهد. تئوری نگارشی، که «باطن‌گرایی» نام دارد، بیان می‌کند که به دلایل مختلف، برخی از نویسندگان اهداف و آرزوهای خود را در متون خود پنهان می‌کنند و با استفاده از برخی شگردها، سعی دارند آنها را بصورت «قابل فهم برای عوام» درآورند تا خوانندگان آنها را راحت‌تر تشخیص دهند. مهم‌ترین متغیر این نظریه، «قضیه‌ی آزار و اذیت» است؛ یعنی اگر نویسندگان با اندیشه براندازی سیاسی مورد آزار و اذیت قرار گیرند، این امر «موجب ایجاد تکنیک خاصی از نوشتن و در نتیجه، نوع خاصی از ادبیات خواهد شد که در آن، تمام نکات کلیدی در لفافه و بدون اشاره‌ی مستقیم (بین‌الخطین) گفته می‌شود.<sup>9</sup>» از آنجا که تعداد خوانندگانی که صبر، مهارت و فراغت کافی برای تشخیص قصد پنهان نویسنده را دارند، کم خواهد بود، این «ادبیات، نه به همه خوانندگان، بلکه فقط به خوانندگان قابل اعتماد و باهوش ارائه داده می‌شود.<sup>10</sup>» این خواننده اقلیت، همراه آن اندیشه براندازانه‌ی نویسنده است که می‌گوید «فقط افراد متفکر و آگاه می‌توانند خوانندگانی چنین دقیق باشند» و از این رو، هیچ «فرد متفکر و آگاهی» وجود ندارد که جایگاهی در نظام سیاسی سرکوبگر داشته باشد. اشتراوس ادعا می‌کند که «یک نویسنده‌ی محتاط با بهره‌ی هوشی متوسط، هوشی بالاتر از

<sup>8</sup> جفری استات ادعای مشابهی درباره معنای خود اصطلاح «معنا» در «معنای یک متن چیست؟» تاریخ ادبی نو 14 (پاییز 1982): 1-12 دارد.

<sup>9</sup> اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1952)، 25.

<sup>10</sup> اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 25.

باهوش‌ترین سانسورچی‌ها دارد.<sup>۱۱</sup> متغیر دیگر را می‌توان «قضیه‌ی وفاداری» نامید. اگر بخواهیم آن را با قیاس صوری توضیح دهیم، می‌توان گفت «فلسفه، تلاشی است برای جایگزین کردن عقیده با استفاده از دانش؛ اما عقیده عنصر مدینه است بنابراین، فلسفه، عاملی مخرب برای آن بوده و فیلسوف باید به گونه‌ای بنویسد که موجب ارتقای مدینه شود، نه تخریب آن.<sup>۱۲</sup>» در اینجا، نگرانی اصلی در موضوع پنهان کردن یک دکترین مخرب، امنیت شخصی نویسنده نیست، بلکه یکپارچگی هنجارهایی است که اعضای یک جامعه آنها را برای تنظیم زندگی جمعی خود تحکیم‌بخش می‌دانند؛ هنجارهای به خطر افتاده‌ای که توسط پروژه‌ی فلسفی خطرناکی که این آنها را به منظور جایگزین کردن‌شان با یقین‌های بنیادین، در معرض خطر قرار داده است.<sup>۱۳</sup> نهایتاً، اشتراوس «قضیه‌ی تعلیمی» را نیز مطرح می‌کند که در آن، نویسندگان با پنهان کردن قصدهایشان، سعی در تعلیم شاگردان فلسفه دارند. برای این کار، ابتدا از میان آنها افراد با استعداد را پیدا می‌کنند (از طریق قرار دادن قصدها و مضامین باطنی مبهم که فقط خوانندگان دقیق قادر به کشف‌شان خواهند بود) و سپس، این دانشجویان را در فرآیند «بسیار طولانی و سخت، ولی همواره لذت‌بخش» مطالعه‌ی باطن‌گرایی تعلیمی می‌دهند.<sup>۱۴</sup>

مطالعه‌ی باطن‌گرایی و تثبیت قصدهای پنهان نویسنده، با مشاهده‌ی «سرزده‌ی ویژگی‌های مبهم و رازآلود خاص در ارائه‌ی آموزش‌های متداول و عمومی همچون، ابهامات برنامه‌ها، خلاف‌گویی‌ها، نام‌های مستعار و القاب، بازگویی نادقیق ادعاهای قبلی، اصطلاحات عجیب و...»<sup>۱۵</sup> آغاز می‌شود. برای پر کردن قسمت «و غیره» می‌توان مواردی همچون، تیتراصفحات، نقاشی‌ها، تمثیل‌های کوتاه، ارجاع به متون، رویدادها و افراد دیگر، استفاده از زبان‌های دیگر و بکارگیری تکنیک‌های دیگر برای آگاه کردن خوانندگان از حضور یک نوع آموزش پنهان «بین الخطین»<sup>۱۶</sup> اشاره کرد. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا چنین سرنخ‌هایی را اصلاً می‌توان «سرنخ» در نظر گرفت یا خیر، زیرا تفسیر دلبخواهی بر اساس یک «آموزه‌ی پنهان» بسیار محتمل است. بر همین اساس، اشتراوس

<sup>11</sup>. اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 25-26.

<sup>12</sup>. اشتراوس، «A Giving of Accounts: Jacob Klein and Leo Strauss» در فلسفه یهودی و بحران مدرنیته، ویرایش. کنت هارت گرین (Albany: State University of New York Press, 1997)، 463.

<sup>13</sup>. برای استدلالی در امتداد این خطوط در باب گفتمان روسو در مورد هنرها و علوم مراجعه کنید به اشتراوس، «در باب قصد روسو»، تحقیقات اجتماعی 14 (1947): 455-87. ارتباط این با تز آزار و شکنجه این است که آنچه ظاهراً ممکن است برای نظر جامعه نگران کننده باشد، ممکن است در نهایت ناشی از نگرانی برای امنیت خود فیلسوف باشد، زیرا جوامعی که عقیده خود را مورد حمله تلقی کرده اند، گاهی اوقات با آزار و شکنجه به فیلسوف پاسخ داده اند. (آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 36). با این حال، می‌توان تصور کرد که حتی در شرایطی که تهدید آزار و شکنجه شدید نیست، نویسندگان ممکن است به دلیل نگرانی برای آرامش جامعه، آموزه‌های براندازانه را پنهان کنند.

<sup>14</sup>. اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 36-37. اشتراوس پیشنهاد می‌کند که در درجه اول هدف آموزشی است که نویسندگان را به نوشتن باطنی‌گرا در دوران مدرن، لیبرال و زمانه‌ای با مدارای بیشتر سوق می‌دهد (36-37). برای توضیح بیشتر در مورد تمایز اشتراوس بین باطنی‌گرایی «کهن» و «مدرن» (که من آن را به عنوان تمایز بین تز آزار و شکنجه از یک سو و تره‌های تعلیمی و وفاداری از سوی دیگر قرار می‌دهم)، رجوع کنید به فریزر، «باطنی‌گرایی کهن و مدرن».

<sup>15</sup>. اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 36.

<sup>16</sup>. همچنین ممکن است واجد عنصر شرطی شود. اشتراوس می‌پرسد: «آیا نمی‌توان با کلمات کوچکی مانند «تقریباً»، «شاید»، «به ظاهر» معجزه کرد؟» نگاه کنید به اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 78.

حداقل شش معیار مختلف را برای محافظت در برابر چنین تفسیرهای خودسرانه‌ای بکار می‌برد: اول، «تلاش برای یافتن معنای پنهان کلمات به جز در مواردی که انجام ندادنش، دقت مفهوم برداشت شده را پایین می‌آورد، ممنوع است؛» دوم، «یافتن معنای پنهان جملات تنها پس از توجه دقیق به اظهارات صریح نویسنده قابل انجام است؛» سوم، «اگر یک استاد هنر نوشتن مرتکب اشتباهاتی شود که حتی برای یک پسر دبیرستانی باهوش هم مایه شرمساری باشد، منطقی است که فرض کنیم که آن کار استاد، عمدی بوده است، به ویژه اگر نویسنده احتمال بروز اشتباهات عمدی را به صورت کتبی مورد بحث قرار داده باشد؛» چهارم، «زمینه‌ای که اظهارنظر در آن رخ می‌دهد و نیز، نوع ادبی اثر و نیز برنامه آن، باید به طور کلی درک شود تا پس از آن بتوان به طور منطقی ادعا کرد که تفاسیر مرتبط با آن، کافی یا اصلاً صحیح است؛» پنجم، «کتاب مورد نظر باید در دوره‌ای از آزار و اذیت گری نوشته شده باشد؛ یعنی در زمانی که نوعی از تندروی همچون فشارهای سیاسی از طریق قانون یا عرف مورد اجرا قرار می‌گیرد؛» و ششم، «اگر یک نویسنده‌ی توانا که ذهنی روشن و دانشی کامل از دیدگاه ارتدوکس و نیز تمام پیامدهای آن دارد، در لفافه اظهارات ناقص این دیدگاه مطرح کند و از عقاید بنیادین و تثبیت شده و پیامدهای آن، که خودش قبلاً در جاهای دیگر به رسمیت شناخته و به آن پایبند بوده است، عبور کند، به طور منطقی می‌توان حدس زد که او با سیستم ارتدوکس مخالف بوده است.»<sup>۱۷</sup>

فردی که نسبت به مطالعه‌ی باطنی شک دارد، بعید است با این معیارها متقاعد شود. معیار اول دارای ابهام است (منظور از «دقیق‌تر» چیست؟)؛ به نظر می‌رسد که معیار دوم، هدف از نوشتن باطنی را از بین می‌برد (چون اگر قرار باشد کسی خوانندگان را با یک «اظهارنظر صریح» آگاه کند، پس دیگر دلیلی برای درک مفاهیم پنهان نگارانه وجود ندارد)؛ معیار سوم، ترکیبی از مشکلات اول و دوم است (یک «پسر دبیرستانی باهوش» استاندارد نادقیق را به وجود می‌آورد و به علاوه، به نظر می‌رسد که چنین اشتباهاتی بلافاصله آشکار شده و هدف خود را از دست بدهند)؛ معیار چهارم، به نظر مسیری دایره‌ای را طی می‌کند (زیرا به نظر می‌رسد که تنها در صورتی می‌توان میزان درک فرد از اثر را اندازه‌گیری کرد که خود اثر قبلاً به طور کامل درک شده باشد<sup>۱۸</sup>)؛ معیار پنجم را فقط می‌توان به یکی از انواع مختلف مطالعات باطنی نسبت داد («قضیه‌ی آزار و اذیت») و معیار ششم نیز، نشان‌دهنده‌ی نتیجه‌گیری‌های گسترده از تنها یک نمونه است (چه چیزی فرض مخالفت کامل و نه تدریجی یا مصلح بودن نویسنده در قبال نظام ارتدوکس را توجیه می‌کند؟). اگر فرد درک کند که این نوع مطالعه، یک مهارت خاص بوده و با گذر زمان قابل یادگیری است، روش هرمنوتیکی اشتراوس، نیازی به پایبندی به این معیارها برای تثبیت جایگاه خود نخواهد داشت<sup>۱۹</sup>. به جای بکارگیری ناشیانه‌ی معیارهای اینچنینی در قالب قواعد کلی

<sup>17</sup>. اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 30، 32.

<sup>18</sup>. با این حال، این چرخش ممکن است معیوب نباشد. همچنین می‌توان آن را به عنوان حرکت مکرر بین جزء و کل در تلاش برای تعیین معنای متن، «حلقه هرمنوتیک» تفسیر کرد.

<sup>19</sup>. اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 36-37.

برخورد اولیه با متن، خواننده بهتر است مکرراً به مطالعه متن (و پس‌زمینه‌ی آن - معیار شماره چهار) بپردازد و مرتب هر قسمت را با کل مقایسه نماید (یعنی بین اظهارنظرهای خاص و کلی موجود در متن، حرکت کند) و به تدریج از این ابزارهای غیردقیق به سمت قواعد دقیق‌تر متناسب با آن متن و متن‌های خاص مورد بررسی صعود کند؛ صعودی که اشتراوس در بحث خود پیرامون کتاب *راهنمایی برای سرگشتگان*<sup>20</sup> نوشته‌ی موسی بن میمون (فیلسوف قرن ۱۲ میلادی) به آن پرداخته است. برای اشتراوس، هنر رمزگشایی از نیات پنهان نویسنده، چیزی است که باید برای آن تعلیم دید و بدان مأنوس شد؛ همچون صنعتی که در آن، حساسیت به جزئیات محتوای مورد بررسی نقشی حیاتی در تعیین معیارهای تفسیری آن دارد.

اسکینر، مانند اشتراوس، با درکی کاملاً دقیق از قصد نویسنده عمل می‌کند. نکته‌ی کلیدی اینجاست که این درک، در پس‌زمینه‌ی نوع تغییر یافته‌ای از نظریه‌ی کنش گفتاری *جان آستین* ایجاد شده است، که در آن قصد نویسنده (یعنی صادرکننده‌ی گفتار)، که بنابر استدلال اسکینر، در دسترس ماست، قصد «مضمون درگفتار» نامیده می‌شود و به معنای قصد و منظور نویسنده از صدور و بیان گفتار است. این امر باید از «انگیزه» نویسنده برای انجام چنین اقدامی و «کنش ناشی از گفتار» متمایز شود<sup>21</sup>. بیایید مثال خود اسکینر را در نظر بگیریم؛ یک افسر پلیس را تصور کنید که جمله‌ی زیر را خطاب به پسری که در زمستان روی یک برکه ایستاده است، بیان می‌کند: «یخ آنجا خیلی نازک است.» ممکن است این افسر انگیزه‌های مختلفی برای بیان این گفتار داشته باشد (شاید نگران امنیت پسرک است، یا می‌خواهد رهگذران ببینند که او کار خود را جدی گرفته و انجام می‌دهد، یا اینکه نمی‌خواهد با شکستن یخ و افتادن پسرک در آب، مجبور شود به دنبال او به آب شیرجه بزند). با این حال، قصد مضمون در گفتار افسر، یعنی آنچه افسر در صدور گفتار خود انجام می‌دهد، هشدار دادن به کودک است. در نهایت، عمل هشدار ممکن است پیامدهای پس از بیان مختلفی به همراه داشته باشد؛ ممکن است کودک از این هشدار دچار ترس شود، ممکن است تصمیم به نادیده گرفتن آن بگیرد، یا حتی ممکن است بدان بخندد.<sup>22</sup> به هر حال، چیزی که در این موارد حائز اهمیت است، این است که افسر خودش را در تلاش برای هشدار دادن به پسرک می‌بیند و پسرک نیز، این رفتار را به عنوان هشدار درک می‌کند؛ یعنی، برای تثبیت قصد افسر از بیان یک گفتار، باید علاوه بر خود بیان، پس‌زمینه و بستری که سخن در آن بیان شده است نیز، مورد توجه قرار گیرد تا نوع

<sup>20</sup> اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 60-78.

<sup>21</sup> کوئنتین اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 104-05. رجوع کنید به جان آستین، کلمات چگونه کار می‌کنند؟ (کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد، 1975). تغییرات مورد بحث به دنبال تغییراتی در نظریه گفتار ارائه شده توسط P. F. Strawson, John Searle و Stephen R. Schiffer است. برای ارزیابی بازسازی تاریخی نظریه گفتار-کنش و جنبش «فلسفه زبان روزمره» که آن را شکل داد مراجعه کنید به: به اسکات سومز، تحلیل فلسفی در قرن بیستم، جلد دوم: عصر معنا (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، 2003)، 65-220.

<sup>22</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 105.

دریافت و «درک» آن نیز مورد توجه واقع شود.<sup>۲۳</sup> به عبارت دیگر، اگر ما می‌خواهیم یک گفتار معین را به عنوان یک عمل یا «حرکت» درک کنیم، باید به آن دسته از «بازی‌های زبانی» که چنین حرکاتی را قابل فهم می‌کند نیز، بپردازیم. بنابراین، در موضوع تفسیر متون، «ما نباید صرفاً روی متن خاصی که مورد توجه ماست، تمرکز کنیم، بلکه باید به قوانین و رسوم حاکم بر فرآیند برطرف‌سازی مشکلات یا موضوعاتی که متن بدان می‌پردازد نیز، توجه کنیم»<sup>۲۴</sup>. اگر فرض کنیم که «هر نویسنده‌ای در حالت عادی، برای ایجاد نوعی از ارتباط تلاش خواهد کرد» پس چنین مقاصدی «باید آنقدر متعارف باشند که بتوان از آنها در جهت حفظ و تثبیت یک موضع خاص در بحث، کمک به برطرف شدن یک موضوع خاص و... استفاده کرد»<sup>۲۵</sup>. بنابراین، برای درک این عمل ارتباطی، باید خود را با اصولی که تشکیل‌دهنده‌ی این شناخت متعارف هستند، آشنا کنیم تا قادر به شناسایی آن باشیم.

با این حال، اسکینر ملزم نیست در محروم کردن نویسندگان از عاملیت و اختیار عمل در کارشان و ادعای موضوعیت نداشتن نقش «نویسنده» و این ادعا که «سوژه (و جایگزین‌های آن) نباید نقش خلاقانه داشته و باید به عنوان یک عملکرد پیچیده از گفتمان تجزیه و تحلیل شود» به میشل فوکو بپیوندد یا در تأیید بارت با این ایده که «نویسنده همیشه مقلد و تکرارکننده‌ی رفتارهای پیشینیان بوده و هرگز مبتکر نیست»<sup>۲۶</sup>، همراه شود؛ زیرا، به قول اسکینر، نویسنده جان دارد و «نمرده» است، فقط «وضع سلامتی‌اش بحرانی» است.<sup>۲۷</sup> فرق است بین محدود بودن توسط اصول و پیروی از آنها؛ نویسندگان هنوز هم با استفاده از روش‌های جدید و براندازانه برای بکارگیری استعاره‌ها، ظرفیت نوآوری خود را حفظ کرده‌اند که در صورت ادامه یافتن، می‌توانند انواع جدیدی از گفتار و سایر شکل‌های رفتاری از جمله، اشکال مختلف رفتارهای سیاسی را مشروعیت بخشند.<sup>۲۸</sup> با وجود اینکه اسکینر به محدود بودن نویسندگان به مجموعه راهکارهای مفهومی موجود در یک شرایط خاص معترف است،<sup>۲۹</sup> اصول موجود

<sup>23</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 101-102. اما ر.ک. به استدلال پوکاک مبنی بر اینکه نیت و غرض را نمی‌توان به طور دقیق شناسایی و تفکیک کرد زیرا «هرگز نمی‌توان این احتمال را که قصد فرد در بیان یک جمله‌ای که سپس نیروی غیرکلامی اعمال می‌کند، تغییر داد.» رجوع کنید به سیاست، زبان و زمان: مقالاتی در باب سیاست. اندیشه و تاریخ (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1989)، 25

<sup>24</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 102

<sup>25</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 102

<sup>26</sup>. میشل فوکو، زبان، پاد-حافظه، تمرین (ایتاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل، 1977)، 138، و رولان بارت، تصویر، موسیقی، متن (گلاسکو: فونتاناکالینز، 1977)، 146.

<sup>27</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 118، همین ر.ک. به معنا و زمینه: «زبان توامان یک اندوخته و یک تحدیدکننده است. بدین معنا که اگر بخواهیم در آن لحظاتی که یک قرارداد به چالش کشیده شده یا یک امر عادی به طور موثر بازگونه شده، عدالت را رعایت کنیم، نمی‌توانیم به راحتی مقوله نگارنده را نادیده بگیریم.»

<sup>28</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 117 به بعد. رجوع کنید به معنا و زمینه، 105. رابرت براندوم، با تکیه بر نظرات نوام چامسکی در مورد نوآوری زبانی، ادعای مشابهی در مورد تأثیر گفته‌های بدیع بر رویه‌های اجتماعی دارد. رجوع کنید به «آزادی و تحدید توسط هنجارها»ی او در کتاب هرمنوتیک و پراکسیس، ویرایش. رابرت هالینگر (نوتردام: انتشارات دانشگاه نوتردام، 1985)، 91-173.

<sup>29</sup>. مطمئن‌ترین نشانه این است که یک گروه یا جامعه در تصرف خودآگاهانه یک مفهوم جدید قرار گرفته این است که واژگان مربوطه ایجاد می‌شود، واژگانی که سپس می‌تواند برای انتخاب و بحث در مورد مفهوم با ثبات استفاده شود. . . . داشتن یک مفهوم حداقل به طور استاندارد با استفاده از یک اصطلاح مربوطه نشان داده می‌شود. تا زمانی که ما در نظر داشته باشیم که «به‌طور استاندارد» به معنای نه لزوماً و نه به اندازه کافی است، من گمان می‌کنم که می‌توانیم به



در این شرایط ثابت نیستند و فعالیت نویسندگی، به طور دقیق، «عملکردی» از اصول اداره‌کننده‌ی این تنظیمات نیست، بطوریکه نویسندگان قادرند درجه‌ای از عاملیت و استقلال خود را حفظ کنند.

حال سؤالی که مطرح می‌شود مربوط به چگونگی رابطه‌ی بین اصول حاکم بر گفتارهای زبانی و رویه‌های اجتماعی مختلف تشکیل‌دهنده‌ی جهان سیاسی ما و چگونگی تأثیرگذاری این اصول و شیوه‌ها در فعالیت‌های نویسندگی است. از نظر اسکینر، فعالیت نویسندگی (و به طور کلی، صدور سخنان در قالب متن) که توصیف‌گر تاریخ اندیشه سیاسی است، فعالیت کاربردی تلقی می‌شود که شامل مجموعه‌ای از «اقدامات» زبانی انجام شده توسط طرفین درگیری‌ها و در ارتباط با نوع رویه‌های اجتماعی آنها و اختلافات موجود در آنها است. بر این اساس، «شاید بهتر است نگاهی طنزآلود به فیلسوفان اخلاق و سیاست امروزمان بیاندازیم که با تحلیل‌های دقیق و بی‌طرفانه‌شان، چشم‌اندازهایی گسترده از عدالت، آزادی و سایر ارزش‌های والا به ما ارائه می‌دهند. آنچه که حافظه تاریخی به وضوح نشان می‌دهد، آن است که هیچ‌کس والاتر و مهم‌تر از این مبارزه نیست، زیرا مبارزه، تنها چیزی است که وجود دارد.<sup>30</sup>» در اینجا، دیدگاه اسکینر نباید به عنوان نوعی آرمان‌گرایی زبانی یا به عنوان درکی ناخوشایند و «فراطبیعی» از اندیشه سیاسی مورد توجه قرار گیرد. وی بطور دقیق مشخص می‌کند که اصول زبانی یا لسانی، سازنده‌ی نوع رویه‌های اجتماعی هستند، بدون اینکه لزوماً خود این رویه‌ها را تشکیل دهند. فعالیت نویسندگی می‌تواند حداقل از دو طریق به تغییر نوع رویه‌های اجتماعی کمک کند. اولی، از طریق «دستکاری پتانسیل کنش-گفتاری برخی اصطلاحات انجام می‌شود... یعنی اقدامات خود را به گونه‌ای توصیف کنید که مخالفان ایدئولوژیک شما به روشنی درک کنند که اگرچه شما از واژگانی که معمولاً برای ابراز نارضایتی بکار می‌روند، استفاده می‌کنید ولی در اصل، آنها را برای بیان رضایت یا حداقل بی‌طرفی استفاده کرده‌اید.»<sup>31</sup> این عمل را می‌توان تغییردادن پیامدهای بکارگیری اصطلاح نامید؛ یعنی استفاده از اصطلاح به گونه‌ای که به مخاطبان اجازه می‌دهد

---

طور صحیح پیش رفت.» اسکینر، معنا و زمینه، 120-21. به عقیده من، تناسب سست بین اصطلاح و مفهوم که توسط «به طور استاندارد» نشان داده شده است، زمینه ساز ابهام در آموزه اسکینر است. از یک طرف، به نظر می‌رسد که او معتقد است که جایگزین‌های مفهومی موجود در یک زمینه معین توسط مجموعه اصطلاحات موجود در آن بافت محدود می‌شود، در حالی که از سوی دیگر، پس از چرخش بلاغی اخیر خود، به نظر می‌رسد که او بر تغییرات در اصطلاحاتی که ما استفاده می‌کنیم تأکید می‌کند. (بینش‌های علم سیاست، 179-86). این مفهوم از یک مفهوم زیربنایی به این معنی است که ما ممکن است به دنبال شواهدی مبنی بر استفاده از مفاهیم خاص - یا مشابه‌های عملکردی آنها - در زمینه گذشته باشیم که اصطلاحی را که ما آن را با آن زمینه تعیین می‌کنیم وجود ندارد، امکانی که اسکینر در معنا و زمینه ص 120 به آن اعتراف می‌کند: «اگرچه بی‌تردید می‌توان تاریخ واژه‌ی نوآوری و کاربردهای گوناگون آن را نوشت، اما چنین بررسی‌ای به هیچ وجه با تاریخچه مفهوم نوآوری برابری نمی‌کند». اما ر.ک. چشم انداز سیاست در ص 51، جایی که او ارنست کاسیرر را به دلیل بحث در مورد نظریه سیاسی ماکیاولی از نظر حقوق و منافع شهروندان مورد سرزنش قرار می‌دهد زیرا ماکیاولی اصطلاحات *diritti* یا *interessi* را «در هیچ نقطه‌ای» به کار نمی‌برد، اگرچه "ممکن است که او مفهوم حق را در نظر داشته باشد." شاید خیرخواهانه ترین راه برای حل این ابهام این باشد که معتقد باشیم چنین توصیه‌هایی جبران‌کننده هستند و مورخان را در مورد "بالاترین خطر" توصیف نادرست رفتار نویسندگان با محدود نکردن خود به اصطلاحاتی که نویسنده استفاده کرده و در عین حال نسبت دادن به اسکینر هشدار می‌دهند. این دیدگاه که فراتر از اصطلاحات نویسنده می‌تواند مشروع و حتی ضروری باشد، همانطور که مثال او از مفهوم «نوآوری» نشان می‌دهد. این قصد جبران‌کننده به ویژه در بینش‌های علم سیاست در 50-51 مشهود است.

<sup>30</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 7

<sup>31</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 7

برداشت‌های متفاوتی از کاربرد آن در قیاس با کاربردهای گذشته‌ی آن داشته باشد. اسکینر برای مثال، از تجدید ارزیابی مفهوم عبارت «جاه‌طلبی» (از کاملاً منفی به بی‌طرفانه) در دوران عصر جدید اولیه (اواخر قرون وسطا) نام می‌برد.<sup>۳۲</sup> روش دوم، عبارت است از «دستکاری معیارهای بکارگیری مجموعه‌ای از اصطلاحات تحسین‌آمیز»<sup>۳۳</sup>. می‌توان این روش را تغییر در شرایط بکارگیری یک اصطلاح نامید؛ یعنی، تغییر مجموعه شرایطی که باید برای مناسب در نظر گرفته شدن استفاده از یک اصطلاح به دست آورد. برای ذکر مثالی از چنین استفاده‌ای، اسکینر به تغییر شرایط بکارگیری اصطلاح «مال اندیشی» و کلمات هم‌ریشه آن در دوران عصر جدید اولیه، از طریق افزودن عمل «دوراندیشی در اعمال کاربردی» به عنوان شرط مناسب برای استفاده از عبارت توضیحی «مال اندیش» اشاره می‌کند که قبلاً تنها در موضوعات الهیاتی بکار می‌رفت.<sup>۳۴</sup> این تغییر در نوع رویه‌های خاص، انجام برخی اقدامات کاربردی را نیز دچار تغییر کرده و آنها ممکن است برخلاف گذشته، درست یا نادرست تلقی شوند یا منجر به صدور اجازه‌ها، ممنوعیت‌ها و تعهدات جدیدی در قبال افراد مربوطه شوند. بنابراین، اگرچه تصور بر این است که فعالیت سیاسی-نویسندگی برگرفته از اختلاف‌نظرهای سیاسی-کاربردی (و در این مورد، «ایدئولوژیکی») است، ولی می‌تواند منجر به تغییر در رویه‌های سیاسی شده و به نوبه‌ی خود، باعث تغییر در اصول زبان‌شناسی حاکم بر آنها شود.<sup>۳۵</sup> بر این اساس، اصول زبان‌شناسی و رویه‌های اجتماعی با گذر زمان، روی یکدیگر اثری سازنده دارند و رابطه‌ی بین آنها با فعالیت نویسندگانی که به محرک‌های کاربردی برای تغییر واکنش نشان می‌دهند، تقویت شده و به نوبه‌ی خود، منجر به ایجاد رفتارهای جدید می‌شوند.<sup>۳۶</sup> به عنوان مثال، کتاب *آزادی مقدم بر لیبرالیسم* نوشته‌ی اسکینر، نشانگر طرحی کلی از اقدامات زبان‌شناختی اینچنینی است که از اختلاف‌نظرهای سیاسی-کاربردی در انگلستان قرن هفدهم نشأت گرفته و منجر به ایجاد استراتژی‌های توجیهی برای رویه‌های بسیاری شده است که عناصر سازنده‌ی این کشور مدرن لیبرال شده‌اند.<sup>۳۷</sup>

<sup>32</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 152. تمایز بین «پیامدها» و «شرایط» کاربرد در این پاراگراف از رابرت براندوم گرفته شده است. ر. ک به Making It Explicit: Reasoning, Representing, and Discursive Commitment (کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد، 1994).

<sup>33</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 153.

<sup>34</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 153. این امر در بحث معروف اسکینر در مورد تکنیک بلاغی پارادایستول نیز دیده می‌شود، که در آن یک رفتار معین می‌تواند توسط سخنوران ماهر به‌عنوان فضیلت یا شرارت توصیف شود، تکنیکی که مفهوم ارسطویی فضایل را به عنوان موجود در پیوستاری بین رذیلت‌ها نادیده می‌گیرد. رجوع کنید به *دلیل و بلاغت در فلسفه هابز* (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 1996)، 138-80.

<sup>35</sup> اصطلاح «حکومت شده» در اینجا باید با احتیاط به کار رود، زیرا اسکینر در آثار بعدی خود، پس از پرداختن به مطالعه بلاغت باستان و رنسانس، دیدگاه سیال تری در مورد اصطلاحاتی که ما با آنها جهان اجتماعی خود را توصیف و ارزیابی می‌کنیم، دارد و با تجدید نظر در دیدگاه قبلی خود مبنی بر اینکه "برای هر اصطلاح که دارای بار ارزشی است در هر زمانی یک معنا و کاربرد استاندارد و پذیرفته شده وجود خواهد داشت" (بینش‌های علم سیاست، 182) و به استراتژی‌های بلاغی که قبلاً شرح داده شد، قدرت بیشتری می‌بخشد.

<sup>36</sup> البته در اینجا باید متذکر شد که اسکینر تغییرات در واژگان اجتماعی را به عنوان علل انحصاری تغییر تاریخی نمی‌داند، در واقع، او اظهار می‌دارد: «من هیچ نظریه کلی درباره مکانیسم‌های دگرگونی اجتماعی ندارم، و تا حدی نسبت به کسانی که دارند مشکوک هستم» بینش‌های علم سیاست، 180.

<sup>37</sup> رجوع کنید به اسکینر، *آزادی مقدم بر لیبرالیسم* (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 1998).

با این حال، تمام این پیش‌بینی‌ها، استدلالی هستند در مورد اینکه چرا مفسران باید قصد مضمون در گفتار را به عنوان یک امتیاز، در اختیار داشته باشند. استدلال اسکینر این است که این قصد، مفیدترین اطلاعات را در مورد رفتار یک نویسنده در یک زمینه تاریخی را در مقایسه با سایر رویکردهای غالب در حوزه‌ی تفسیر متنی ارائه می‌دهد. او رویکرد منتقدان نو، که معتقد بودند هدف از نویسندگی هیچ ربطی به معنای متن نداشته (و به جای آن، در فرم‌های خاصی از نوشته‌های ادبی یافت می‌شود) و نکات چندانی به دانسته‌های ما در رابطه با فعالیت‌های پیشینیان ارائه نمی‌دهد، رد می‌کند.<sup>۳۸</sup> در رابطه با نظریه‌ی واکنش-خواننده (reader-response)، که طی آن خود خواننده منبع معانی متن تلقی می‌شود، اسکینر ادعا می‌کند که در مباحث مطرح در این نظریه، مفاهیم مختلفی از «معنا» بکار گرفته می‌شوند (یکی در زمینه‌ی قصد مضمون در گفتار و دیگری در زمینه‌ی پاسخ‌های دریافت شده از خواننده) و اینکه مورخ و نظریه‌پرداز واکنش-خواننده هر کدام مشغول پروژه‌های متفاوت با اهداف متفاوت (و نه رقابتی) هستند.<sup>۳۹</sup> اسکینر در دفاع از روش تفسیر ابداعی‌اش، در مقابل اشتراوش، که خود از طرفداران «اسطوره انسجام» (که به اعتقاد اسکینر، یکی از «اسطوره‌هایی» است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ به سیر عقلانی تفکر انسانی آسیب زده) است نیز، می‌ایستد. در اسطوره انسجام، میل مفسر برای سر بر آوردن از میان اختلافات، بر تعهد عقلانی او به تیغ او کام<sup>۴۰</sup> غلبه می‌کند. گفته می‌شود اشتراوش به دلیل پایبندی به این اسطوره، از نظریه نگارشی (و مطالعه‌ی) باطنی که با چهار کاستی شناسایی می‌شود، حمایت می‌کند: (۱) برابر شمردن اصالت محتوا با براندازی، (۲) این اعتقاد که افراد بی‌دقت و عجول، خوانندگان ولنگاری هستند و بنابراین، تفاسیر «درونی و در لفافه» را از انتقاد جدا می‌دانند، (۳) ناتوانی در ارائه‌ی معیارهای تعیین‌کننده برای آنچه سازنده‌ی «عصری از آزار و اذیت» نامیده شده و منجر به ایجاد مطالعه‌ی درونی می‌شود و (۴) ناتوانی از در نظر گرفتن استراتژی‌هایی که نویسندگان ممکن است به صورت ارادی بکار گیرند تا مفهوم خود را به صورت غیرمستقیم منتقل کنند.<sup>۴۱</sup>

به گمان من، این اعتراضات نشانگر فرصتی از دست رفته برای تبادلات ارزشمند بین این دو تئوری برجسته‌ی تفسیر است. اگرچه به نظر می‌رسد اشتراوش نگرانی‌های خود را تنها به موارد اصالت براندازانه محدود می‌کند، ولی مشخص نیست که چرا تفسیر متونی که دارای اصالت بوده ولی به روش غیربراندازانه تهیه شده‌اند، در رویکرد وی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. اعتراض دوم اسکینر مسئله‌ی مهمی را مطرح می‌کند. او معتقد است

<sup>38</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 100

<sup>39</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 100

<sup>40</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 70

<sup>41</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 71-72 و معنا و زمینه، 42-43، 51

این تصور که گروه‌های مختلف سرکوبگر و سانسورچی‌ها، به صورت ذاتی، توانایی کمی در امر تفسیر دارند، در بهترین حالت، یک فرض تجربی مشکوک است. با این حال، به نظر می‌رسد که این امر، تنها محدود به «قضیه‌ی آزار و اذیت» باشد و تنها ادعایی نیست که اشتراوس در دفاع از روش خود ارائه می‌کند (این موضوع در مورد اعتراض سوم اسکینر نیز، صادق است). همچنین، لازم به ذکر است که اشتراوس، نظرگاهش را عامل مصونیت مطالعات «باطنی» از نقد نمی‌داند. در واقع، او اعتراف می‌کند که روشش، همانند دیگر روش‌های تفسیری، باعث ایجاد مجموعه‌ی متنوعی از مطالعات جایگزین و مشابه خواهد شد<sup>۴۲</sup>. نهایتاً، به نظر می‌رسد که «قضیه‌ی وفاداری» و «قضیه‌ی تعلیمی» باعث ایجاد مواردی از بیان غیرمستقیم ارادی می‌شود؛ نوعی از بیان غیرمستقیم که به اعتقاد اسکینر باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد.<sup>۴۳</sup>

اگر اعتراضات روش‌شناختی اسکینر مانع تبادل خلاقانه بین نظریه او و نظریه اشتراوس نمی‌شوند، پس ما باید بررسی‌های عمیق‌تری صورت دهیم تا به منبع اصلی اختلاف نظر دست پیدا کنیم. اولین کاندیدا برای این موضوع، احتمالاً ادعای کلی اسکینر در رابطه با «اسطوره انسجام» است. او معتقد است که این نظریه، حتی در میان نویسندگانی که استعداد خارق‌العاده‌ای دارند، به اندازه کافی به واقعیت تناقض‌گویی توجه نمی‌کند. از آنجا که قبلاً به دیدگاه اشتراوس در رابطه با تناقض‌گویی پرداخته‌ایم (و گفتیم که می‌تواند سرخی از قصد مضمون در گفتار باشد)، اکنون می‌توانیم به دیدگاه اسکینر پرداخته و میزان ناسازگاری رویکرد هر کدام بر روی این پرسش تفسیری پیچیده را اندازه بگیریم.

اسکینر آنچه از دیدگاه او برداشتی «ضعیف» از فلسفه‌ی تفسیر دونالد دیویدسون است را بکار می‌گیرد که براساس آن، ما فقط نیاز به شناخت ویژگی‌های خاص و اساسی عقلانیت عاملان داریم تا رفتارشان را از نوع زبانی تشخیص دهیم. اگر قرار باشد هر یک از اعتقادات خاص فرد عامل را غیرمنطقی توصیف کنیم، با فرض اینکه غیرمنطقی در اینجا به معنی «برخلاف توجیهات متداول در زمینه مرتبط با آن عامل» باشد، شناخت چنین ویژگی‌هایی ضروری خواهد بود.<sup>۴۴</sup> این مفروضات بر چه مبنایی (که یکی از مهم‌ترین آنها عدم تناقض‌گویی است) می‌توانند بازنویسی شوند؟

قبل از اینکه تعهد نویسنده به دو گزاره متناقض را، به عنوان "آخرین راه حل"، غیرمنطقی توصیف کنیم، اسکینر استدلال می‌کند که مفسران باید «با این فرض که حتماً ما در مورد برخی گزاره‌های بیان شده، به نوعی

<sup>۴۲</sup> اشتراوس، آزار و شکنجه و هنر نوشتن، 30-31

<sup>۴۳</sup> شاید به همین دلیل است که اسکینر این انتقاد از اشتراوس را در نسخه اصلاح شده اخیر «معنا و فهم در تاریخ اندیشه» در بینه‌های علم سیاست، ص 79-81 کنار می‌گذارد. در اینجا اسکینر «کج روی ارادی» را با استعاره بلاغی پیوند می‌دهد، پیوندی که در ادامه مهم خواهد شد.

<sup>۴۴</sup> اسکینر، بینه‌های علم سیاست، 54. ر.ک. دونالد دیویدسون، تحقیقاتی در باب حقیقت و تفسیر (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، 2001).

دچار سوء تفاهم یا سوء برداشت شده‌ایم، کار را آغاز کنند.<sup>۴۵</sup> اگر این تلاش شکست بخورد، «ما چاره دیگری نداریم جز اینکه» چنین تعهدی از جانب نویسنده را غیرمنطقی تلقی کنیم.<sup>۴۶</sup> اما این استنباط بسیار عجولانه صورت می‌گیرد زیرا، طبق ادعای اسکینر، گاهی اوقات، نویسندگان سخنانی را بصورت طعنه‌آمیز بیان می‌کنند و در برخی موارد باید این احتمال نیز مدنظر قرار گیرد؛ هرچند که همه‌ی نویسندگان دست به این کار نزنند.<sup>۴۷</sup> از این رو، احتمال دارد تعهدات تناقض‌گویی به عنوان بخشی از یک موضع سخنورانه‌ی طعنه‌آمیز انجام شود. در حقیقت، «در بیشتر موارد، نویسندگان به صورت عامدانه طیف وسیعی از آنچه را می‌توان استراتژی‌های بیان مطلب غیرمستقیم نامید، به کار می‌برند. از میان این استراتژی‌ها، واضح‌ترین‌شان طعنه و کنایه است که بکارگیری آن، باعث جدا شدن عین کلام از مفهوم آن می‌شود.»<sup>۴۸</sup> وقتی نویسنده از چنین آرایه‌ای استفاده می‌کند، اینگونه برداشت می‌شود که او منظور خود را صادقانه بیان نکرده و از خواننده (نه لزوماً همه‌ی خوانندگان) می‌خواهد سعی کنند مفهوم واقعی پشت آن را درک کنند. از آنجا که اسکینر درک خود در مورد چگونگی ایجاد تغییرات در قراردادهای زبان‌شناختی (که در بالا مورد بحث قرار گرفت) را «بلاغی»<sup>۴۹</sup> توصیف می‌کند و از آنجا که این تئوری پیچیده‌ی غیرمستقیم مطمئناً عبارات طعنه‌آمیز را نیز در بر خواهد گرفت، پس به نظر می‌رسد که وی مجبور است امکان تناقض‌گویی در قالب کنایه (بین آنچه «گفته شده» و «منظور» از آن) را قبل از رجوع به «آخرین راه‌حل» مورد بررسی قرار دهد. ولی مسئله این است که اگر بتوان جا برای کنایه و دیگر استراتژی‌های غیرمستقیم که می‌توانند ابهام عامدانه در بر داشته باشند، باز کرد، چرا فضا را برای حضور فعالیت‌های باطنی در کنار دیگر اقدامات مؤثر در استدلال‌های غیرمستقیم فراهم نکنیم؟ اگر چنین شرایطی محقق شود، مفسران استفاده‌کننده از این دو روش، ممکن است دریابند که آنان نیز نگرانی‌های مشابهی در زمینه‌ی تکنیک‌های زبان‌شناختی داشته و هدفی مشترک در تفسیر نیز بین‌شان شناسایی شود؛ مثل، تحلیل‌هایشان بر روی کتاب‌های هیرو نوشته‌ی گزنفون و **لویاتان** نوشته‌ی توماس هابز<sup>۵۰</sup>. بنابراین، ما باید تلاش کنیم که اهداف همگرایی و واگرایی بین رویکرد مطالعه‌ای آنها را شفاف‌سازی کرده و همچنین، بررسی کنیم که آیا امکان ارتباط دادن واگرایی‌ها به یکدیگر وجود دارد یا

<sup>45</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 38-55

<sup>46</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 56

<sup>47</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 40، 80

<sup>48</sup> اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 80

<sup>49</sup> در حالی که اسکینر در اثر جدیدتر خود عموماً بر نظریه‌های سخنوران باستانی بیشتر از نظریه کنش‌گفتاری آستین تأکید می‌کند، گنجاندن این دو منبع در کنار هم در جلد اول بینش‌های علم سیاست، بیانیه قطعی و اخیر تعهدات روش‌شناختی اوست، نشان می‌دهد که او این منابع مختلف را اساساً سازگار می‌بیند. در مورد چرخش بلاغی اسکینر، به گزارش خود او در فصل دهم از جلد اول بینش‌های علم سیاست و همچنین گفتگو کاری پالونن در کتاب *کوئنتین اسکینر* به 133-72 مراجعه کنید.

<sup>50</sup> مقایسه اسکینر و همکاران، "Political Philosophy: The View from Cambridge," *Journal of Political Philosophy* 10 (2002): 13-14 با اشتراوس، "عنوان و فرم" در اشتراوس و الکساندر کوژو، در باب استبداد، ویرایش اصلاح شده و بسط یافته، شامل مکاتبات کامل اشتراوس-کوژو، ویرایش، ویرایش ویکتور گورویچ و مایکل اس. راث (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 2000)، 31-35.

خیر. سپس، به عنوان منبع بعدی اختلاف نظر، به آنچه اسکینر تشخیص بین ملاحظات «عقلانیت» و ملاحظات «حقیقت» می‌نامد، رجوع می‌کنیم.

## تفسیر و حقیقت

ما به خاطر می‌آوریم که برای اسکینر، عمل توضیح دادن رفتار نویسندگان مستلزم دانستن قصدهای مضمون در گفتار بیان شده در اظهارات آنهاست؛ قصدهایی که فقط از طریق مراجعه به اصول زبان‌شناختی رواج یافته در متن نویسندگان قابل درک است. اسکینر این عمل را، به نوبه‌ی خود، شکلی کاملاً متمایز و مستقل از ارزیابی ارزش صدق چنین اظهاراتی می‌داند: «مفهوم حقیقت در توضیح دادن عقاید، بی‌معنی است.»<sup>51</sup> اسکینر در عین حال که باور دارد مورخان برای توضیح فعالیت‌های یک شخصیت تاریخی (مثل نوشتن یک متن)، موظف به کسب اطلاع از عقلانیت عقاید او هستند، وجه تمایزی بین عقلانیت (که مرتبط با «ضوابط مرسوم در فراگیری، توجیه و برهان‌آوری عقاید» در مجموعه‌ای از اصول زبان‌شناختی است) و حقیقت (که ارتباطی با این اصول ندارد)<sup>52</sup> نیز قائل می‌شود. به عنوان مثال<sup>53</sup>، اسکینر معتقد است که در زمان کسب اطلاعات در مورد عقاید ژان بُدن در مورد ساحره‌ها، نیازی به پیگیری صحت و سقم این عقاید برای توجیه آنها نیست. به جای آن، مورخ باید به پیگیری قواعد توجیه عقاید در پس زمینه‌ی عصر بُدن بپردازد تا بتواند «عقلانیت» وابسته به پیشینه‌ی عقاید او را بسنجد. اسکینر می‌نویسد:

*اگر قرار باشد من ماهیت باورهای ژان بُدن در مورد جادوگران را بشناسم یا به اثبات برسانم که اینها باورهایی درباره آن موضوع و مضمون خاص به شمار می‌روند، مسلماً پذیرفتن این فرض معقول به نر می‌رسد که بُدن. و من باید در تعداد قابل توجهی از باورهای دیگر مشترک باشیم. این بدان معنا نیست که من باید اعتقادات بُدن در مورد جادوگران را مسلم فرض کنم تا بتوانم آنها را به عنوان یک اعتقاد بشناسم. ممکن است هرچیزی که بُدن در این زمینه گفته است، از نظر من آشکارا نادرست جلوه میکند، ولی با یادگیری زبان او (صورتی از زبان فرانسوی که به سادگی قابل فهم است) و با پی بردن به مفاهیمی که بکار*

<sup>51</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 2، 29

<sup>52</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 37، 52. هیچ ناسازگاری در داشتن هر دو نظریه زمینه‌گرایانه توجیه و شرح غیرنسبیتی از حقیقت وجود ندارد. رجوع کنید به جفری استوت، «تفسیر رادیکال و پراگماتیسم: دیویدسون، رورتی، و براندوم در باب حقیقت»، در تفسیر رادیکال در دین، ویرایش. نانسی فرانکنبری (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 2002)، 25-52.

<sup>53</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 30

می برد و اینکه چگونه با آنها به اندیشیدن و استدلال می پردازد، می توانم امیدوار که بدون زحمت فراوان تشخیص دهم که او در چه شرایطی درباره جادوگران سخن می گفته و درباره آنها می اندیشیده است.<sup>54</sup>

پس از آن، اسکینر می خواهد از این برداشت که (۱) تفسیرکننده و تفسیرشده باید تعداد نامعلومی عقاید ادعایی مشابه داشته باشند (تا بتوان عمل تفسیر را انجام داد) و (۲) از این فرض جلوگیری کرد که تمام عقاید یک فرد یا عامل (حداقل در ابتدا) باید صحیح باشند تا بتوان محتوای مفهومی آنها را درک کرد. با جلوگیری از این نتیجه گیری ها، او خود را صاحب این دیدگاه که «می توان عقاید را بدون استفاده از مفهوم حقیقت توضیح داد»، می داند.<sup>55</sup>

به نظر می رسد که تعهد اشتراوس بر این مسئله، در تضادی واضح بر موضع اسکینر قرار دارد. اشتراوس معتقد است که متخصصان مدرن که سعی در درک خودکامگی در یک جهان تمامیت خواه دارند، باید کارشان را با مطالعه ی دقیق کتاب **هیرو** نوشته ی گزنفون<sup>56</sup> شروع کنند. در کتاب در باب خودکامگی، اشتراوس بکارگیری روشی مشابه با روش مورد دفاع اسکینر برای متون گزنفون را رد می کند. «من تلاش نکردم که افکار او را با موقعیت تاریخی او ارتباط دهم چون این کار، راه مناسبی برای مطالعه ی فعالیت یک انسان خردمند نیست. به علاوه، گزنفون هیچگاه نخواست است که عقایدش اینگونه فهم شود.<sup>57</sup> در آن زمان، تعهد تاریخ نگارانه ی اشتراوس بر این دیدگاه بود که فیلسوف در حقیقت، سعی دارد پا را فراتر از «نزاع های» ایدئولوژیک و کاربردی در موقعیت های تاریخی مختلف در عصر خود بگذارد و اینکه، آموزه های فراتر از متن فیلسوف، باید از طریق پنهان نگاری صورت گیرد. بنابراین، بکارگیری باطن گرایی بیشتر تعهدی روش شناختی بوده و مخالف این ادعاست که «تفکر انسانی به طور ویژه ای محدود است؛ به طوریکه، محدودیت های تاریخی آن، در هر مورد متفاوت بوده و در هر دوره، هیچ نوع تلاش انسانی ای قادر به چیره شدن بر این عامل محدودکننده نیست.»<sup>58</sup> این دیدگاه، که اشتراوس آن را «تاریخ گرایی» می نامد، الزاماً با «فلسفه»، که به عنوان «تلاشی برای کسب دانشی فراگیر و تلاشی برای جایگزین کردن عقیده در باب کلیت، با علم در مورد کلیت» شناخته می شود، مغایر است.<sup>59</sup> از سوی دیگر،

<sup>54</sup>. اسکینر، بینش های علم سیاست، 30

<sup>55</sup>. اسکینر، بینش های علم سیاست، 2، 29

<sup>56</sup>. اشتراوس و کوژو، در باب استبداد. گزارش های مفیدی از مباحثه اشتراوس-کوژو در کتاب جورج بی. گرانت، فناوری و امپراتوری (تورنتو: انتشارات آناسی، 1969)، 79-109 و رابرت بی. پیپین، "هستی، زمان و سیاست" یافت می شود.

<sup>57</sup>. اشتراوس و کوژو، در باب تیرانی، 25

<sup>58</sup>. اشتراوس، حقوق طبیعی و تاریخ (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1953)، 21.

<sup>59</sup>. اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟ 11.

فلسفه‌ی سیاسی به عنوان «تلاشی برای جایگزین‌سازی عقاید در مورد ماهیت مسائل سیاسی با علم ماهیت این مسائل» و «نظم سیاسی درست و خیر» شناخته می‌شود.<sup>۶۰</sup> بنابراین، فلسفه‌ی سیاسی سعی دارد بر مباحث کاربردی محلی چیرگی یابد که این امر، فلسفه سیاسی را از «اندیشه سیاسی» (یا به گفته‌ی اسکینر، «ایدئولوژی») تمیز می‌دهد: «یک متفکر سیاسی غیرفیلسوف، در وهله‌ی اول، به یک سیاست یا نظم خاص علاقه یا تعهد دارد درحالیکه، فیلسوف سیاسی حقیقت را اولویت اول خود قرار می‌دهد.»<sup>۶۱</sup> اگر، همانطور که اشتراوس پیش‌بینی می‌کند، مفسران بخواهند نویسنده را طوری بفهمند که او، خود را می‌فهمید، پس مفسران باید فیلسوفان را به مثابه فیلسوف، یعنی به عنوان کسانی که به حقیقت پدیده‌های بنیادین سیاسی خاص می‌پردازند و بنابراین، باید تعالیم‌شان را به مثابه ادعا در این حوزه در نظر گرفت، درک کنند. «برای درک یک آموزه‌ی مهم، باید به طور جدی نسبت به آن علاقه نشان دهیم و آن را جدی بگیریم، یعنی باید این احتمال را در نظر بگیریم که این تعالیم، کاملاً صحیح و واقعی هستند. تاریخ‌دان این احتمال را در رابطه با هرگونه فلسفه‌ی مرتبط با گذشته، رد می‌کند.»<sup>۶۲</sup>

هدف از مطالعه‌ی فلسفه‌ی سیاسی گذشته، کسب آگاهی از این مسائل بنیادین است. این آگاهی شکل‌دهنده‌ی هسته‌ی پدیده‌ایست که اشتراوس آن را «تربیت لیبرال» نامیده است.<sup>۶۳</sup> تربیت لیبرال، توامان آموزش شجاعت و تواضع است. فرد متواضع با مطالعه‌ی متون فیلسوفان گذشته، مشاهده می‌کند که آنان در زمانی دیگر، ادعاهایی حقیقی و دارای صدق در مورد مسائل مطرح کرده‌اند که امروزه نیز، به عنوان حقیقت شناخته می‌شوند و او بر همین مبنای این احتمال را می‌پذیرد که ذهن انسان‌ها در پس‌زمینه‌ها و شرایط متفاوت گذشته، بینش‌ها و عقایدی داشته‌اند که از عقاید خود ما، دقیق‌تر و عمیق‌تر هستند.<sup>۶۴</sup> این پذیرش، به نوبه‌ی خود، نوعی شجاعت و تمایل به پذیرش برتری عقاید سیاسی دیگران را در فرد ایجاد کرده و باعث می‌شود او، ارزش‌های حقیقی خود را زیر سؤال ببرد: «از ما این شجاعت را می‌طلبد که این دیدگاه‌های پذیرفته شده را به عنوان عقایدی ناچیز بپذیریم یا اینکه عقاید متوسط را به عنوان عقاید افراطی، که احتمال غلط بودن‌شان تقریباً برابر با عجیب‌ترین و نامحبوب‌ترین عقاید است، در نظر بگیریم.»<sup>۶۵</sup>

بنابراین، بخشی از اختلاف نظر بین اشتراوس و اسکینر به دلیل تفاسیر متفاوت از مفهوم فلسفه‌ی سیاسی است؛ مثلاً اینکه آیا هابز و کانت مبلغان سیاسی اند (پروپاگانداگانیست) یا کسانی که به دنبال سیاست خیر و حق

<sup>۶۰</sup> اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟ 11-12

<sup>۶۱</sup> اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟ 12

<sup>۶۲</sup> اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست؟ 68

<sup>۶۳</sup> اشتراوس، لیبرالیسم باستان و مدرن (ایتاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل، 1968).

<sup>۶۴</sup> اشتراوس، لیبرالیسم باستان و مدرن، 8

<sup>۶۵</sup> اشتراوس، لیبرالیسم باستان و مدرن، 8



هستند؟ خوشبختانه، نه اسکینر و نه اشتراوس گزینه‌ای قطعی از بین این دو حالت را انتخاب نمی‌کنند. اگرچه نوشته‌های روش‌شناختی گذشته‌ی اسکینر این ایده که فیلسوفان سیاسی (مثل هابز) ممکن است انگیزه‌هایی عمیق‌تر از جدل‌های ایدئولوژیک زمانه برای ارائه‌ی مباحث خود داشته باشند را رد نمی‌کند،<sup>66</sup> ولی ادعای او مبنی بر اینکه این جدل‌ها «تنها موضوع حائز اهمیت بوده‌اند» گویای وجود نوعی حالت انکار در عقاید اوست. به نظر می‌رسد بهتر است که از میان دو دیدگاه اسکینر، آنکه ایمن‌تر است را انتخاب کنیم، زیرا در غیر این صورت، مجبوریم برخی تعهدات تفسیری را به او نسبت دهیم که به لحاظ شهودی غیرقابل قبول خواهند بود؛ به عنوان مثال، صورت بندی کانت از امر مطلق تنها در جهت کمک به مباحث ایدئولوژیک در کشور پروس انجام گرفته و هیچ قصدی برای درک حقیقت درباره‌ی عاملیت کاربردی آنها وجود نداشته است. اشتراوس نیز، به نوبه‌ی خود، منکر این نیست که فیلسوفان سیاسی، به عنوان بخشی از فعالیت‌های عوام‌گرایانه‌شان در جهت کمک به افزایش درک افکار عمومی، در مباحث و گردهمایی‌های سیاسی زمان خود مشارکت داشته‌اند. در واقع، اگر او این موضوع را نمی‌پذیرفت، محکوم به دفاع از تعدادی ادعای سؤال‌برانگیز می‌شد (مثل این ادعا که انتقادات لاک و سیدنی از فیلمر تنها آموزه‌هایی «تاریخی و ماندگار» هستند و تأثیر چندانی بر جدل‌های سیاسی قرن هفدهم انگلستان نداشته‌اند). به عبارت دیگر، هر دوی آنها احتمال وجود فعالیت «ایدئولوژیک» و «فلسفی» از جانب فیلسوفان سیاسی را به رسمیت شناخته‌اند. بر این اساس، می‌توان یکی از ابعاد اصلی اختلاف‌نظر بین اشتراوس و اسکینر را از طریق بازتعریف، برطرف نمود: آنها صرفاً بر فعالیت‌های مختلفی که نویسندگان درگیر آنها هستند، می‌پردازند؛ یکی به دنبال روشن کردن حرکات ایدئولوژیک آنهاست و دیگری در تلاش است به تعالیم فراتاریخی متفکران جاه‌طلب دسترسی یابد.

هنگامی که ما این همپوشانی بین اشتراوس و اسکینر را تشخیص دادیم، چگونه باید اختلاف آنها را در مورد اهمیت در نظر گرفتن ارزش صدق اعتقادات فیلسوفان سیاسی گذشته درک کنیم؟ اگرچه اسکینر چنین ملاحظه‌ای را در فعالیت‌های خود بی‌تأثیر می‌داند، ولی اشتراوس آن را ضروری قلمداد می‌کند. اولین گام در شفاف‌سازی این هدف، مشاهده‌ی این نکته است که ادعای اسکینر مبنی بر اینکه «مفهوم حقیقت به توضیح و تفسیر عقاید هیچ ارتباطی ندارد» کاملاً در تضاد با فرض (۱) فوق (که خود اسکینر آن را به عنوان یکی از محدودیت‌های قابل قبول بر فعالیت‌های تفسیری قلمداد کرده است) قرار دارد؛ یعنی مفسر و تفسیرشده باید تعداد ناثباتی از اعتقادات‌شان را باهم شریک باشند تا بتوان آنها را به صورت جمعی تفسیر کرد. زیرا اگر (به مثال او در رابطه با اعتقاد بُدن به ساحره‌ها بازمی‌گردیم) از ابتدا تصور شود که مفسر و بُدن «اعتقادات جانبی مشترک بسیاری دارند»، مفسر باید به طور ضمنی، برخی اعتقادات بودین را واقعی در نظر بگیرد. از آنجا که A باور کردن به معنای «ایمان آوردن به حقیقت بیان» است (یعنی اگر من بپذیرم که S همان P است)، به این باور متعهد شده‌ام که

<sup>66</sup> اسکینر، معنا و زمینه، 104، 102.

«این درست است که S همان P است»<sup>67</sup> و B) من باید فرض کنم که بودین اعتقادات جانبی مشترک بسیاری با من (که آنها را صادق و حقیقی می‌شمارم) دارد؛ بنابراین، C) من باید بپذیرم که تعدادی از عقاید بُدن حقیقی و دارای صدق هستند. از آنجا که B) و (۱) معادل یکدیگر هستند و C) را می‌توان از B) نتیجه گرفت، نمی‌توان گفت که مفهوم صادق بودن، هیچ ارتباطی با توجیه عقاید بُدن ندارد. بلکه این مفهوم برای فرضی که اجازه‌ی آغاز فرآیند تفسیر را می‌دهد، ضروری است.

شاید بتوان ادعای اسکینر را کمی انعطاف‌پذیرتر کرد: درحالی‌که مفهوم حقیقت و صدق در سطح روش‌شناختی ضروری است، اما این مفهوم ممکن است نقش چندان مهمی در عمل توضیح اعتقادات خاص یک نویسنده نداشته باشد. این کار، صورت‌بندی اسکینر را از دو جهت تغییر می‌دهد: اولاً، از شر ادعای نامربوط بودن خلاص می‌شود تا از تعارض با فرض (۱) جلوگیری کند، توجه ما را به فرآیند طی شده توسط مفسر در توضیح عقاید خاص جلب کند و توجهات را از مفروضات عمومی تفسیر در مورد نوع عقاید نویسنده، که ممکن است در آن صادق بودن عقاید نقش مهم‌تری ایفا کند، دور کند.<sup>68</sup> با این حال، حتی در این سطح جزئی‌تر و دقیق‌تر، به نظر می‌رسد که مفهوم حقیقت، نسبت به آنچه که اسکینر در نظر گرفته است، نقش مهم‌تری داشته باشد. به مثال بُدن و اعتقادش به ساحران باز می‌گردیم: فرض کنید «ساحره» به افرادی با مشخصات خاص (مثل قدرت‌های ماورالطبیعه) گفته می‌شود و بُدن به وجود چنین پدیده‌هایی اعتقاد داشته است. دقت کنید که بخش اعظم کار به این بستگی دارد که ما این اعتقاد را باور می‌کنیم یا نه؛ اگر ما اعتقاد داشتیم که ساحره‌ها وجود دارند (یا داشته‌اند)، می‌توانستیم توضیح دهیم که بُدن (و افراد هم‌دوره‌اش) چگونه به این باور رسیده و این باور، چه نقشی در کلیت رفتار او، در صورت عدم اعتقاد ما به آن باور، می‌توانست داشته باشد. اما در غیر این صورت، از آنجا که باور بُدن را غلط فرض نموده‌ایم، مجبور خواهیم شد به دنبال توضیحات دیگری برویم که قبلاً در دسترس ما نبودند (مثلاً از طریق مراجعه به دسته‌ای از زنان حاشیه‌نشین اجتماعی که در تصورات عمومی به عنوان صاحبان قدرت‌های ویژه به تصویر کشیده شده‌اند و...). در اینجا به هیچ وجه از مفهوم صدق و حقیقت (و همین‌طور عدم آن) در نزد مفسر کاسته نشده است. این بدان معنا نیست که مفسران ملزم به پذیرفتن باورهای نویسنده در تمام زمینه‌ها هستند و آنگونه که اسکینر ابراز نگرانی کرده است، این امر مانع نتیجه‌گیری از (۱) به (۲) نمی‌شود؛ بلکه بدان معناست که از دیدگاه اسکینر، ارزیابی مفسر از ارزش صدق دیدگاه مدنظر، نقشی کلیدی در امر خطیر توجیه آن عقیده دارد. پس، به نظر می‌رسد که صادق بودن، ارتباط نزدیکی با فعالیت‌های نویسنده دارد و اختلاف نظر موجود با اشتراوس، در اینجا قابل مشاهده نیست.

<sup>67</sup> برای بحث در مورد این دیدگاه که هدف باور حقیقت است، به شریل میساک، حقیقت، سیاست، اخلاق: پراگماتیسم و مشورت (نیویورک: راتلج، 2000)،

51 به بعد مراجعه کنید.

<sup>68</sup> دیوید هوی این باورهای درجه دوم را «باور در مورد باور» می‌نامد. به *حلقه انتقادی*، 138 به بعد مراجعه کنید.

بنابراین، هم اشتراوس و هم اسکینر باید به عنوان افرادی شناخته شوند که فعالیت‌های کاربردی/ایدئولوژیک و فلسفی/حقیقی از جانب نویسندگان را مجاز می‌دانند و هر دو باید مسئولیت‌هایی در ارتباط با صدق و کذب عقاید نویسندگان به عهده گیرند. با این حال، یک تفاوت مهم در ابهام ناشی از ادعای «اقدام به توضیح عقاید» اسکینر به چشم می‌خورد. ابهام مورد بحث، مربوط به مفهوم این توضیح است؛ یعنی ما در زمان مطالعه‌ی متن یک نویسنده و تلاش برای کشف توضیح یک چیز (یک مفهوم، موضوع، خود نویسنده و...)، دقیقاً چه کاری انجام می‌دهیم؟ باس ون فراسن پاسخ می‌دهد:

*توضیح هر چیزی، لزوماً نسبی است، زیرا توضیح، نوعی پاسخ است... از آنجا که توضیح یک پاسخ است، در مقابل یک سؤال ارزیابی می‌شود که خود سؤال، درخواستی برای اطلاعات است. ولی پاسخ اینکه با طرح سؤال «چرا فلان چیز اینگونه است؟» چه چیزی درخواست می‌شود، در هر پس‌زمینه متفاوت خواهد بود...»<sup>69</sup>*

اگر توضیح، پاسخی به درخواست اطلاعات باشد، که مثلاً از طریق سؤال با کلمه‌ی پرسشی «چرا» و در راستای علت‌جویی مطرح شده باشد، علت فعالیت‌های توضیحی مختلف، که با تعهدات روش‌شناختی مختلف و در زمینه‌های مختلف تحقیق ایجاد شده‌اند را می‌توان استدلال کرد. عکس این قضیه نیز صادق است: ما با در اختیار داشتن دو رویکرد توضیحی با تعهدات روش‌شناختی متفاوت و با در نظر گرفتن تفاسیر به دست آمده از متون تاریخ‌اندیشه سیاسی، باید بتوانیم مهم‌ترین اختلافات بین آنها را علت‌جویی کرده و با طرح سؤالات مناسب، در مورد اقدامات‌شان اطلاعات کسب کنیم. برای اشتراوس، برخی از مهم‌ترین سؤالات این‌چنینی، می‌تواند پرسش‌هایی روشن همانند «چرا خودکامگی؟»، «چرا فلسفه؟» و «چرا مدرنیته؟» باشد. برای اسکینر، این نوع سؤالات متفاوت بوده و درخواست اطلاعات در ارتباط با ریشه‌ی پیدایش دولت‌ها، نقش مبحث جمهوریت در اندیشه متقدم مدرن و ایجاد مفهومی خاص از آزادی در جوامع مدرن مطرح می‌شود.

پایان دادن به بحث روی این نتیجه‌گیری چندگانه‌ی به ظاهر خوشایند بسیار وسوسه‌برانگیز است، ولی مباحث پیرامون اشتراوس و اسکینر به این راحتی به پایان نمی‌رسند. علت این امر آن است که هر دو ی آنها علاوه

<sup>69</sup> بس سی. ون فراسن، تصویر علمی، (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، 1980) 156.

بر روش‌های علت‌جویی مختلف در قبال فعالیت‌هایشان، باورهای سفت و سختی درباره‌ی سرمنشاء و بنیان‌های این علت‌جویی‌ها و سؤالات دارند. برای اشتراوس، این سؤالات از «مسائل بنیادین و راهکارهای ریشه‌ای مرتبط با آنها نشأت می‌گیرند که در اصل، همزمان با اندیشه انسانی شکل گرفته‌اند.»<sup>70</sup> پس زمینه‌ای که اشتراوس سؤالاتش را از آن استخراج می‌کند، تشکیل شده از مجموعه‌ای از مطالعات فکری انسانی‌ست که به دلیل برخی مسائل اساسی ایجاد شده و در پی آن، راهکارهای اساسی برای حل آن مطرح شده‌اند. می‌توان گفت که اسکینر وجود این مشکلات و راه‌حل‌های جایگزین برای آن را انکار می‌کند:

*وظیفه‌ی یک تاریخ‌نگار اندیشه، مطالعه و تفسیر مجموعه‌ای از متون کلاسیک است. ارزش نوشتن این نوع تاریخ از آنجا ناشی می‌شود که متون کلاسیک در حالت‌های اندیشه‌ای اخلاقی، سیاسی، مذهبی و سایر روشهای تفکر، حاوی «دانشی ماندگار و تاریخی» در قالب «ایده‌های جهان‌شمول» است. در نتیجه، می‌توان به یادگیری و بهره‌مندی مستقیم از بررسی این «عناصر ماندگار» امیدوار بود زیرا حاوی محتوایی با پایداری طولانی‌مدت هستند... این‌ها فرضیاتی هستند که دوست دارم مورد پرسش یا نقد قرار داده و در صورت امکان، آنها را رد کنم...»<sup>71</sup>*

اگر ما «مسائل بنیادین» و/یا «راه‌حل‌های جایگزین بنیادین» را با «عناصر ماندگار» جایگزین کنیم، می‌توان حدس زد که اسکینر مایل به «زیر سؤال بردن، انتقاد و رد» فرضیات زیربنایی پرسش‌های علت‌جویانه‌ی اشتراوس خواهد بود. فعالیت‌های اشتراوس در بستری از برخی مسائل بنیادین خاص «که همزمان با اندیشه انسانی» ایجاد شده‌اند، به وقوع می‌پیوندد، ولی اسکینر وجود چنین مشکلاتی را انکار می‌کند. در اینجا به وضوح می‌توان اختلاف‌نظری عمیق بین آنها مشاهده کرد.

## شجاعت و تواضع

با این حال، می‌خواهم در جمع‌بندی به این نکته اشاره کنم که این تفاوت عمیق در پیش‌زمینه‌ی گسترده‌ای از اتفاق نظر رخ داده و نشانگر یک درهم‌آمیختگی جزئی و متوسط از اهداف و افق‌هاست که به هر یک از آنها دلیلی برای مشاهده‌ی ارزش فعالیت‌های مفسرانه‌ی دیگری می‌دهد. همانطور که دیدیم، از نظر اشتراوس «تربیت لیبرال» هم نوعی تواضع (پذیرش اینکه نوع نگاه به مسائل سیاسی در عصر ما ممکن است دچار اشکالاتی

<sup>70</sup>. اشتراوس، حقوق طبیعی و تاریخ، 35.

<sup>71</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 57 (تاکید از من است).

باشد) و هم نوعی شجاعت (تمایل به داشتن دیدگاه انتقادی در قبال عقاید سیاسی مرسوم) به همراه دارد. اشتراوس اعتقاد دارد که این تواضع و شجاعت، برای بررسی باورهای سیاسی عصر ما که از دیدگاه او، برای موقعیت و فضای سیاسی امروز ناکارآمد هستند، ضروری است؛ او معتقد است که این ناکارآمدی فقط از طریق رویارویی با فرضیات کاملاً متفاوتی که زیرمجموعه‌ی فلسفه سیاسی کلاسیک قرار دارند، افشا می‌شود:

*آنچه که اشتیاق پرشور و تمایل به یادگیری ما را نسبت به اندیشه سیاسی کلاسیک برمی‌انگیزد، نه ناشی از بی‌توجهی به خود و علاقه به دردی است که در حوزه‌ی باستان‌گرایی دیده می‌شود و نه از روی به خود-فراموشی ناشی از رومانیتیک‌گرایی. ما به خاطر بحران موجود در عصر خود و بحران موجود در غرب، محکوم به انجام این کار هستیم.<sup>۷۲</sup>*

تاریخ‌نگاری اسکینر، با تمام بدبینی‌هایش در قبال رویکرد اشتراوس، روش‌هایی ارائه می‌دهد که از نظر من، از خیلی جهات مشابه آن است. با کاوش در پس‌زمینه‌های گذشته‌ی زبان‌شناسی و احتمالات مفهومی ایجاد شده توسط آنها، اسکینر وابستگی موجود در میان مفاهیم سیاسی امروز ما را افشا می‌کند (اقدام شجاعانه) و راه‌های جایگزینی برای تفکر درباره‌ی این مسائل سیاسی مطرح می‌کند (اقدام متواضعانه)<sup>۷۳</sup>. به عنوان مثال، در کتاب *آزادی مقدم بر لیبرالیسم*، اسکینر به شفاف‌سازی این موضوع می‌پردازد که چگونه پذیرش نظریه «هابزی» به عنوان یک نظریه‌ی غیرمداخله‌جویانه، ایده‌های فعلی ما در مورد آزادی را دچار دگرگونی کرده (ایده‌هایی که در کتاب جریان‌ساز *دو برداشت از مفهوم آزادی* نوشته‌ی آیزیا برلین مطرح شده‌اند) و زمینه را برای مواجهه با مفهومی رومی و جمهوری خواهانه از آزادی با برچسب «غیرسلطه‌جویانه»، که در متون و سخنرانی‌های نویسندگان «نئو رومی» همچون هرینگتون دیده شده است، فراهم می‌آورد. مهم‌ترین نوشته‌ی او، یعنی *بنیان‌های اندیشه سیاسی مدرن*، کاری مشابه و مرتبط را با مفهوم مدرن دولت انجام می‌دهد.<sup>۷۴</sup> اسکینر با استفاده از نوشته‌های روش‌شناختی جدیدش ادعا می‌کند:

*بنابراین، شرایطی وجود دارد که در آن می‌توان گفت فصل‌ها و مباحث زیر، به جای ارائه‌ی یک دیدگاه غیرسیاسی، برای ارتقای جایگاه یک ادعای سیاسی به کار می‌روند. این ادعا، به رسمیت شناختن قلم به عنوان شمشیری نیرومند است و طبیعتاً ما در چارچوب شیوه‌ها و محدودیت‌های آن قرار داریم، اما این شیوه‌ها تا حدودی*

<sup>72</sup> لئو اشتراوس، شهر و انسان (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، 1964)، 1.

<sup>73</sup> این بعد از کار اسکینر در مقاله اوربیناتی، «مورخ و ایدئولوگ» تأکید شده است.

<sup>74</sup> رجوع کنید به اسکینر، مبانی اندیشه سیاسی مدرن، 2 جلد. (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 1978).

قدرت‌شان را مدیون قواعد زبانی مستحکم بوده و همیشه، امکان زیر سؤال بردن یا تأکید بر این شیوه‌ها، در چارچوب اصول زبان‌شناسی، برای ما فراهم است. ممکن است گاهی اوقات، آزادی ما بیشتر از آنچه باشد که می‌پنداریم.<sup>75</sup>

پس، هم اشتراوس و هم اسکینر ایجاد نوعی شجاعت و تواضع را از طریق مطالعه‌ی تاریخ عقاید سیاسی مشاهده می‌کنند. این فضیلت‌ها، به هریک از این متفکران، برای رسیدن به اهداف مختلفی کمک می‌کنند. برای اشتراوس، تنوع گسترده‌ی تفکر سیاسی کلاسیک، درکی مفیدتر از بحران‌های عصر مدرن به دست می‌دهد. اسکینر در فعالیت‌های خود، تعهدی به صحبت درباره‌ی بحران‌های امروزی احساس نمی‌کند؛ برای او، آنچه اهمیت دارد ادامه‌دار بودن و بقای یک ایده‌ی خاص از آزادی جمهوری خواهانه در عقاید سیاسی کلاسیک و مدرن است که علت بقای آن، شجاعت و تواضع ناشی از مطالعه‌ی متون گذشتگان بوده است. با این حال، هر دوی آنها برای این فضیلت‌ها به دلیل توانایی‌شان در ایجاد تغییر در باورهای سیاسی امروز، ارزش قائلند. اشتراوس، با تمرکز بر جاه‌طلبی‌های والای تعدادی از متفکران برجسته، تعدادی سؤال علت‌جویانه مطرح می‌کند تا این فضیلت‌ها به تدریج ایجاد شوند. اسکینر سعی دارد با تمرکز روی جاه‌طلبی‌های عملی جمع بزرگی (در برخی موارد، تعدادی معمول یا حتی کم) از چهره‌ها و با بکارگیری استدلال‌های نوآورانه‌ی آنها، سؤالات علت‌جویانه‌ی دیگری را طرح کرده و این فضیلت‌ها را در میان علاقه‌مندان ایجاد کند. تفاوت اساسی بین مجموعه سؤالات آنها و در نتیجه، تعهد روش‌شناختی کلی آنها، بیشتر از یک تفاوت بنیادین در مورد وجود یا عدم وجود مسائل «ایجاد شده همزمان با تفکر انسانی» ریشه گرفته است تا مسائل مرتبط با باطن‌گرایی و نقش مفهومی حقیقت در تفسیر متون. آخرین توصیه‌ی من، به عنوان یک تدبیر در روش‌شناسی، آن است که با وجود این تفاوت، فعالان هر روش باید بتوانند جاه‌طلبی سودمند روش دیگر در بهره‌مندسازی خوانندگان از شجاعت و تواضع لازم برای نگرش به افق‌های فراتر از تفکر سیاسی روز را به رسمیت بشناسند.

---

<sup>75</sup>. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، 7